

تأثیرپذیری فروغی بسطامی از حافظ شیرازی در غزل عارفانه

معصومه کیهی¹

دکترهادی خدیور²

چکیده

فروغی بسطامی از شاعران قرن سیزدهم هجری است و در هنر غزل سرایی در صف بزرگ‌ترین غزل سرایان عصر قاجار محسوب می‌شود. وی مدتی از عمر خود را به مدح شاهزادگان قاجاری گذراند و سپس شاعر دربار ناصرالدین شاه شد. استغراق در آثار و احوال عارفانی چون بایزید بسطامی و منصور حلّاج، سبب تغییر احوال او و اختیار زندگی درویشی شد. فروغی شاعر دوره بازگشت ادبی است و نقش مهمی در احیای سنت شاعری استادان پیشین دارد. اصل و مبنای شاعری او تقلید از روش شاعران برجسته سبک عراقی، سعدی و حافظ، است. زبان غزلیات فروغی فصیح، ساده و روان است. فروغی بسطامی در غزلیات عارفانه خود، در پرداختن به مفاهیمی چون عشق آسمانی و روحانی، ترجیح عشق بر زهد و پارسایی، رند و جبرگرایی و برخی اصطلاحات عرفانی با حافظ اشتراک فکری دارد. مقاله حاضر با تکیه بر ذکر نمونه‌ها و شواهد مستند و متناسب به کیفیت تأثیرپذیری فروغی بسطامی از حافظ، در برخی از مفاهیم عرفانی پرداخته است.

واژگان کلیدی: فروغی بسطامی، حافظ شیرازی، غزل عارفانه

1- کارشناس ارشد زبان ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

kiahi569@yahoo.com

2- استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان

hkhadivar@gmail.com

تاریخ پذیرش

95/2/18

تاریخ دریافت

94/7/10

مقدمه

در نیمه دوم قرن دوازدهم در اصفهان و بعدها در سایر نقاط ایران، گروهی از شاعران گرد هم آمده، ملول و سر خورده از سیر قهقرایی سبک هندی، به سبک‌های گذشته شعر فارسی بازگشت نمودند. آنان به جای برداشتن گامی به جلو و ارائه سروده‌های منطبق با زبان و فرهنگ عصر خویش به تتبع سبک‌های کهن پرداختند. شاعران به این نتیجه رسیدند که گرایش به معانی دور از ذهن و خیال بافی‌های شعری، نظم فارسی را به انحطاط کشیده است و باید برای نجات از این پرتگاه، دوباره به سبک‌های پیشین روی آورد و این در حالی بود که شاعران دوره بازگشت، از ایستایی و تقلید محض در شعر به دور نبودند.

یکی از شاعرانی که به دنبال این جنبش گام برداشت، فروغی بسطامی شاعر نامدار قرن سیزدهم هجری است که از موفق‌ترین غزل سرایان عصر قاجاری محسوب می‌شود. فروغی فرزند آقا موسی بسطامی در سال (1213 هـ. ق/ 1798 م) در کربلا متولد شد. شانزده ساله بود که با درگذشت پدرش و به علت تهی دستی به همراه مادرش به ایران آمد و از طریق عمویش که سمت خزانه داری فتحعلی شاه را بر عهده داشت، به خدمت شاه رسید و غزلی را در مدح او سرود و بسیار مورد توجه فتحعلی شاه قرار گرفت. سپس به فرمان شاه، برای خدمت به نزد شجاع السلطنه، والی خراسان، عازم مشهد شد. او پس از مدتی به نام امیرزاده «فروغ الدوله» یکی از پسران شجاع السلطنه، تخلص خود را از «مسکین» به فروغی تغییر داد. فروغی سرانجام در 25 محرم سال (1274 هـ. ق/ 1858 م) پس از یک کسالت شدید و کوتاه مدت در 61 سالگی وفات کرد و او را در جوار حضرت عبدالعظیم در تهران به خاک سپردند. فروغی در بین شاعران دوره بازگشت ادبی، جایگاه ویژه‌ای دارد. شور و آهنگی که در غزلیات عارفانه او طنین انداز است، این جایگاه و شهرت را برای او به ارمغان آورده است. تموج احساسات، نرمی و روانی زبان و معانی عمیق عارفانه با بهره‌گیری از کلمات و ترکیبات خوش آهنگ و لطیف، او را در شمار شاعران توانای روزگار خود، درآورده است. فروغی در سرودن غزل عارفانه به شیوه غزل سرایی حافظ روی آورد. حافظ نیز از شاعران شاخص سبک عراقی به حساب می‌آید. وی هم به علوم شرعی و هم به علوم ادبی تسلط کافی داشت.

«از اختصاص‌های کلام حافظ آن است که او معنی‌های دقیق و عرفانی و حکمی خود را در موجزترین کلام و روشن‌ترین و صحیح‌ترین آن‌ها بیان کرده است.» (صفا، 1388: 1079) به دلیل همین معانی بلند عرفانی و دل‌نشینی سخن حافظ، شعر او بارها مورد تقلید و تتبع دیگر سخنوران قرار گرفته است. «عرفان یا معرفت در لغت به معنای شناخت است و در اصطلاح حالت قلبی است که از طریق کشف و شهود حاصل می‌شود. کسی را که واجد مقام عرفان است، عارف می‌گویند.» (نصاری، 1383: 9)

به هر حال عرفان، کشف معرفت سرتی و شخصی است که انسان را از محدوده خود رهایی بخشیده، امکان اتصال می‌دهد و برای انسان محدود و فانی، اتصال بی واسطه با وجود نامحدود را ممکن می‌سازد.

نگارندگان در این مقاله قصد دارد به شیوه توصیفی-تحلیلی، به پاسخ این پرسش برسد که «فروغی بسطامی در سرودن غزلیات عارفانه خود تا چه اندازه تحت تأثیر غزلیات عرفانی حافظ بوده است؟».

پیشینه پژوهش

درست است که اساس شاعری فروغی بسطامی بر «تقلید» استوار است، اما از جهتی کار فروغی به دلیل یادآوری اسلوب شاعران بزرگی چون حافظ و نیز رهنانیدن شعر از بند مضمون پردازی‌های سبک هندی، کاری ارزشمند و در خور توجه است.

غزلیات عارفانه فروغی بسطامی علاوه بر داشتن ویژگی‌های غزل عرفانی سبک عراقی، گاه از ویژگی‌های منحصر به فردی نیز برخوردار است. تاکنون مقاله‌ای مستقل در زمینه تأثیر پذیری فروغی بسطامی از غزلیات حافظ شیرازی، نگاشته نشده است. اما در راستای موضوع این مقاله، کارهای تحقیقی با ارزشی از سوی محققان انجام گرفته است که به ذکر یک مورد بسنده خواهیم کرد. یکی از این آثار ارزشمند، مقاله‌ای است تحت عنوان «فروغی و غزل بازگشت» نوشته عبدالعلی اویسی که‌خا.

نویسنده در صفحات 17 تا 20 این مقاله بعد از شرح برخی از مفاهیم عرفانی در غزل فروغی به ذکر اشتراکات سبکی شاعر با حافظ پرداخته و شواهدی نیز برای آن ذکر نموده است. اشتراکاتی نظیر تشابه در قافیه، ردیف، وزن و تصاویر شعری. این مقاله در پژوهش نامه ادب غنایی، شماره شانزدهم، در تابستان سال 1390 به چاپ رسیده است.

عرفان در غزل فروغی

«عرفان طریقه معرفت در نزد آن دسته از صاحب نظران است که برخلاف اهل برهان، در کشف حقیقت بر ذوق و اشراق بیشتر اعتماد دارند تا عقل و استدلال.» (زرین کوب، 1369: 9)

در واقع عرفان که یکی از نمودهای روح آدمی و نیازهای درونی اوست یک نوع جهان بینی توحیدی است و به عنوان یک مکتب فکری دارای پیروان بی شماری است. «عرفان، مهم ترین سرمایه و محتوای ادبیات فارسی است. اگر عشق را بزرگ ترین مضمون ادب فارسی، به خصوص در سبک عراقی بدانیم، این دو قول، نه فقط معارض هم نیستند بلکه مؤید و مکمل یکدیگرند زیرا اساس عرفان، عشق است، عشق الهی.» (محبوبی، 1379: 87)

عرفان و تصوف در دوره بازگشت ادبی از نظر کمیت قابل ملاحظه به نظر می رسد، اما از نظر کیفیت با آن چه در ادوار گذشته به وجود آمد، قابل ملاحظه نیست. در این دوره طریقه تصوف، تکراری از عرفان و تصوف شاعران سبک عراقی است.

از مهم ترین ویژگی های فکری فروغی بسطامی، عرفان و تصوف اوست. رضا قلی خان هدایت در مجمع الفصحا می نویسد: «میرزا عباس فروغی بسطامی را حالت درویشی و طلب، غالب بود و اغلب اوقات با آن طایفه معاشرت خوش داشت و به خدمت بسیاری از مشایخ حال معاصرین رسید ولی ارادت واقعی به جناب «میرزا امین شیرازی» که از سلسله چشتیه بود حاصل کرد و سال ها با او به سر برد.» (هدایت، 1340: 394) «وحدت وجود» اساسی ترین اندیشه عرفانی حاکم بر ذهن فروغی است. عرفا عقیده دارند که در جهان هستی فقط یک وجود هست و باقی، نمود آن وجود هستند. این اندیشه در غزل زیر از فروغی به خوبی نمودار است:

مردان خدا پرده پندار دریدند	یعنی همه جا غیر خدا یار ندیدند
هر دست که دادند از آن دست گرفتند	هر نکته که گفتند همان نکته شنیدند
همت طلب از باطن پیران سحرخیز	زیرا که یکی راز دو عالم طلبیدند

(فروغی، 1388: 82)

این غزل در سیر الی الله و اتصال عارف به معروف و عاقل به معقول است، در آن جا که باید فانی باشد تا باقی بماند. فروغی از ابدال و بزرگانی سخن به میان می آورد که پرده پندار

دریدند و از فرش گذشتند و راهی ملکوت شدند. این مردان خداجوی، زمینیان را در دار مکافات به حال خود گذاشتند و به ملاقات خدا رفتند. فرّه ایزدی مددجویشان شد و کشش معشوق مجذوبشان کرد. به عقیده شاعر، آن کس به فیض دوست می‌رسد، که سیو بر دوش راهی کوی معشوق می‌شود:

شاهد به کام و شیشه به دست و سیو به دوش مستانه می‌رسم ز در پیر می‌فروش
(همان: 97)

فروغی در غزل عرفانی دیگر، رهایی از چنگال خودبینی و ترک تعلق گفتن را، فقط در تمسک به دوست می‌پندارد و شرط این تمسک را در خطر کردن و گرفتار بالای عشق شدن می‌داند. او معتقد است زندگی جاوید در دیدار محبوب الهی نهفته است که برای رسیدن به جانان، باید جان بی ارزش را مشتاقانه نثار کرد. عاشق و دوستدار واقعی حق، به دور از هر گونه تعلق و وابستگی پیوسته وجود او را می‌طلبد و دیگر هیچ.

دلا باید گرفتن دامن بالا بلند را تن آسوده را چندی گرفتار بلا کردن
وجودم در حقیقت زنده جاوید خواهد شد که باید روی جانان دیدن و جان را فدا کردن
محبّ صادق از جانان به جز جانان نمی‌خواهد که حیفاست از خدا چیزی تمنّاجز خدا کردن
(همان: 144)

در واقع «روانی و شیوه بیان و سوز و گداز عرفانی که در اشعار فروغی هست، وی را در شاعری مقامی داده و موجب شهرت او شده است.» (رین پور، 1372، ج 1: 84)

تجلی خیره کننده آثار تسلّی بخش و عارفانه این شاعر توانا همراه با صفای باطنی و خلوص نیت و صداقت و صمیمیت در ادبیات فارسی قرن سیزدهم یعنی قرن سکوت اجتماعی و سیاسی ایرانیان، خود در خور توجه و تأمل است.

تقلید و استقبال فروغی از غزل عرفانی حافظ

بدون تردید عشق و تجربه غنایی، بارزترین جنبه تفکر حافظ به شمار می‌رود و سایر جنبه‌های تفکر او نیز با همین رشته مضمون ارتباط دارد. «اگر در کلام حافظ عشق، مفهوم دوگانه‌ای دارد و دائم بین آن چه عشق مجازی نام دارد و آن چه عشق الهی خوانده می‌شود، نوسان پیدا می‌کند ناشی از این نکته است که برای وی عشق مجازی، پلی است

که واقعیت محسوس (عشق مجازی) را با حقیقت معقول (عشق الهی) ارتباط می‌دهد.
«(زرین کوب، 1375: 179)

غزل حافظ مظهر لطیف‌ترین اندیشه‌های عرفانی است که در کالبد کلمات روان و شیوا جلوه‌ای خاص یافته است. حافظ چنان استادانه به صنعت گری پرداخته که هیچ گاه زنگار تکلف، آینه تابناک سخن او را تیره نمی‌سازد و هر کس به قدر معرفت خویش از زلال سخنش سیراب می‌شود. در نزد حافظ عشق به هر صورت که هست، مایه کمال انسانی است چرا که انسان را با معشوق، پیوند روحانی می‌دهد. فروغی بسطامی در غزل عارفانه خود، آن جا که کشش وصال به سوی معشوق را به تصویر می‌کشد، تحت تأثیر اسلوب فکری حافظ قرار می‌گیرد. در این مبحث به برخی از ویژگی‌های فکری فروغی که از حافظ تأثیر گرفته است؛ می‌پردازم.

عشق

یکی از مفاهیم کلیدی غزل فروغی عشق است. «عشق، شوق مفرط و میل شدید به چیزی است. عشق، آتشی است که در قلب واقع می‌شود و محبوب را بسوزد. عشق دریای بلا و جنون الهی و قیام قلب است با معشوق بلا واسطه.» (سجادی، 1389: 580)

«عشق نتیجه ادراک و معرفت و حاصل علم است و از تعلق علم و ادراک و معرفت و احاطه آن به حسن و جمال، عشق پیدا می‌شود. در واقع عشق، موجد کائنات است و به وجود آمدن جهان زاییده تجلی جمال معشوق ازلی است.» (مرتضوی، 1365: 354). فروغی آن جا که غزل خود را به «عشق» می‌آراید، از همان مفاهیم کلیشه‌ای و تکراری بهره می‌برد که حافظ در قرن هشتم، بهره گرفته بود. مفاهیمی چون:

تقابل عشق و عقل

حافظ شیراز، حریم عشق را بسی بالاتر از عقل می‌داند و می‌گوید خودنمایی عقل در برابر عشق، چون شعبده‌ساحری پیش عصاویدیبیضا چون رقمی است که شبنمی ناچیز بر بحری زخار می‌کشد:

قیاس کردم و تدبیر عقل در ره عشق چو شبنمی است که بر بحر می‌کشد رقمی
(حافظ، 1384: 296)

این همه شعبده خویش که می کرد اینجا سامری پیش عصا وید بیضا می کرد
(همان : 89)

فروغی نیز در غزل خود توصیه می کند که با کنار گذاشتن عقل، قدم در راه عشق بگذارد،
چرا که عقل در کار عشق مفتون است :

بگذر ز سر عقل و قدم نه به ره عشق چندی پی آن رفتی چندی پی این باش
(فروغی، 1388: 96)

صبر در چنگ شوق مغلوب است عقل در کار عشق مفتون است
(همان : 28)

2- عشق مایه سعادت و تعالی است :

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
گر نور عشق حق به دل و جانیت اوفتد بالله کز آفتاب فلک خوب تر شوی

(حافظ، 1384: 306)

ای عشق پا به تارک جمشید سوده ایم تا سایه تو بر سر خورشید سای ماست
(فروغی، 1388: 35)

رسانید عشقم به جایی فروغی که فارغ ز سودای شک و یقینم
(همان : 132)

3- عشق، ازلی و ابدی است :

حافظ عشق را سابق بر آفرینش عالم و آدم می داند :

پیش ازین کاین سقف سبز و طاق مینا برکشند منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود
(حافظ، 1384: 129)

فروغی نیز عشق را موهبتی دیرینه قلمداد می کند :

من و سودای تو تا دامن صحرا برجاست من و اندوه تو تا عشق غم افزایی هست
(فروغی، 1388: 29)

4- در طریق عشق باید تسلیم شد و بلا کشید و از جان گذشت :

عشق آسان نمای حافظ، متضمن هزاران خطر و سختی است که باید در طریق آن، بلاها
کشید و جان نثاری کرد :

84 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

در طریق عشق بازی، امن و آسایش بلاست ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی
(حافظ، 1384: 295)

راهی است راه عشق که هیچش کناره نیست آن جا جز آن که جان بسپارند چاره نیست
(همان، 46)

فروغی نیز معتقد است در راه عشق باید گردن تسلیم نهاد و جان را فدا کرد :

یا به تیغ کج او گردن تسلیم بنه یا ز خاک در او پای بکش دست بشوی
(فروغی، 1388: 157)

تا سر خود نسپردیم به خاک در دوست خاطر آسوده نگشتیم از این دریدری
(همان، 160)

5- طریق عشق خطیر و خطرناک است :

خواجه بزرگوار که خود سر حلقه عاشقان عارف است، عشق را کاری خطیر و طریق
عشق را طریقی بس پر فراز و نشیب می‌داند و کسی را کامیاب می‌داند که بلاکشی را بر
نازپروردگی اختیار کرده است :

چو عاشق می‌شدم گفتم که بر دم گوهر مقصود ندانستم که این دریا چه موج خون‌فشان دارد
(حافظ، 1384: 75)

عشق و سلامت مجو زان که اسیران او کشته تیغ بلا غرقه‌ی بحر غمند
(فروغی، 1388: 57)

6- عشق با زهد نمایی و ریا جمع نمی‌شود:

زاهد ار راه به رندی نبرد معذورست عشق کاری است که موقوف هدایت باشد
(حافظ، 1384: 99)

گر گریزد عاشق از زاهد عجب نبود که نیست الفتی با یکدگر دیوانه و فرزانه را
(فروغی، 1388: 10)

7- عشق عارف، بی تعلق است :

منظور حافظ از عشق، عشق حقیقی و پاک و بی شائبه است. عشقی که به دور از تکلف و
وابستگی‌ها باشد:

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست

(حافظ، 1384: 24)

گر تو را تاج نمد بر سر نهد سلطان عشق کی به سر دیگر هوای افسر کی می کنی

(فروغی، 1388: 165)

8- عاشق عارف، غم پرست است :

حافظ گمشده را با غمت ای یار عزیز اتحادی است که در عهد قدیم افتادست

(حافظ، 1384: 24)

لذّت داغ غمت بر دل ما باد حرام اگر از جور غم عشق تو دادی طلبیم

(همان: 231)

فروغی نیز غم حاصل از عشق را به صدها خاطر خرم و شاد نمی دهد :

غمی از عشق به خاطر دارم که به صد خاطر خرم ندهم

(فروغی، 1388: 124)

در واقع «عشق راز آفرینش و چاشنی حیات و خمیرمایه تصوف و سر منشأ کارهای خطیر در عالم و اساس شور و شوق و وجد و نهایت حال عارف است. محبت چون به کمال رسد، عشق نام گیرد و عشق که به کمال می رسد به فنا در ذات معشوق و وحدت عشق و عاشق و معشوق منتهی می شود.» (رجایی بخارایی، 1364: 612)

رند

- از دیگر اشتراکات فکری فروغی بسطامی با حافظ، مسئله رند و رندی است. رند از بر ساخته های اساطیری حافظ است. حافظ در ساختن رند انگیزه ها و الگوهای متعددی داشته است. وی از آن جا که می خواهد اهل تساهل و توکل و نیاز و شکسته دلی در برابر خداوند باشد، رند را با همین صفات خلق می کند. رند او همچون خود او نظر باز و نکته گو و بیزار از زهد و ربا و منکر طمطراق دروغین نام و ننگ و صلاح و تقوای مصلحتی و جاه و مقام بی اعتبار دنیوی است. رند حافظ شخصیت طنز آمیزی هم هست، ولی چندان ژرف و شگرف است که در بادی نظر، طنز آمیز بودنش محسوس نیست.

در واقع رند، به روایت حافظ، انسان برتر یا انسان کامل است و اگر تصویرش از لابه لای اشعار او درست فرا گرفته نشود، مهم ترین پیام و کوشش هنری - فکری حافظ نامفهوم

خواهد ماند. فروغی نیز با استنباط درست از رند حافظ، در غزلیات خود ابیاتی دارد که سعی نموده، رندی را خلق کند که برخی از ویژگی‌های رند حافظ را داشته باشد.

رند فروغی نیز مانند رند حافظ :

(1 عاشق است و نظرباز :

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم محتسب داند که من این کارها کمتر کنم
(حافظ، 1384: 217)

ایمن مشو از فتنه چشم سیه او چون رند نظرباز شدی حادثه بین باش

(فروغی، 1388: 96)

(2 یا این که رندی خراباتی است :

میخواره و سرگشته و رندیم و نظرباز و آن کس که چو ما نیست در این شهر کدام است
(حافظ، 1384: 30)

هر بزم که رندان خرابات نشینند ناقابل جامم نه سزاوار سبویم

(فروغی، 1388: 125)

(3 گاه رند فروغی مانند رند حافظ، میخواره و باده پرست و ضد صلاح و تقوا و توبه است

صلاح و توبه و تقوا ز ما مجو حافظ ز رند عاشق و مجنون کسی نجست صلاح

(حافظ، 1384: 62)

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار کار ملک است آن که تدبیر و تأمل بابدش

(همان، 173)

ای خوشا رندی که رو در ساحت میخانه کرد چاره دور فلک از گردش پیمانه کرد

(فروغی، 1388: 86)

من مست می پرستم من رند باده نوشم ایمن ز مکر عقلم، فارغ ز قید هوشم

من با حضور ساقی، کی توبه می نمایم من با وجود مطرب، کی پند می نیوشم

(همان، 118)

اما تفاوتی که بین رند حافظ و رند فروغی وجود دارد این است که رند حافظ، فردی اجتماعی و فعال است و از پی بهبودی و بازسازی جامعه تلاش می کند:

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست رهروی باید جهانسوزی نه خامی بی غمی

تأثیرپذیری فروغی بسطامی از حافظ شیرازی در غزل عارفانه (97-77) 87

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست عالمی دیگر نباید ساخت وز نو آدمی
(حافظ، 1384: 295)

اما رند فروغی اساساً اهل خوشدلی و فردی عاشق پیشه است و فارغ بال و فردی فغال و سازنده در جامعه نیست:

گر مقام خوشدلی می‌خواهی از دور سپهر شام در مستی سحر در نعره‌ مستانه باش
یا که طبل عاشقی یا کوس معشوقی بزنی یا به رندی شهره شو یا در جمال افسانه باش
(فروغی، 1388: 97)

اعراض از زاهد نمایان

- یکی از اصول فکری فروغی بسطامی در غزلیاتش این است که همواره از واعظ و زاهد به بدی یاد کرده است. زاهد و واعظ دروغین در شعر فروغی فردی است یاوه گو، مردم فریب و غافل از یاد خدا:

نشان به قول زاهد بیهوده گوی شهر برداشت دل ز شاهد پاکیزه خوی خویش
(همان: 100)

از آن به خوردن می‌شاهدم اجازت داد که گول زاهد مردم فریب را نخورم
(همان: 107)

به‌شکر این که واعظ غافل است از رحمت‌ایزد فدای دستت ای ساقی بده صهبای رنگین را
(همان: 10)

این نوع نگاه فروغی به زاهد، بی‌تأثیر از تفکر حافظ نیست. حافظ هم در دیوان خود بسیار به زاهد و واعظ پارسا نما، تاخته است. مراد حافظ از زاهد، موجودی است که نه اهل عشق است، نه اهل علم، نه اهل ایمان. زهد فروش و جلوه فروش و دین به دنیا فروش است. نمونه‌هایی از تصویر «زاهد» در دیوان حافظ:

برو ای زاهد خود بین که ز چشم من و تو راز این پرده نهان است و نهان خواهد بود
(حافظ، 1384: 128)

واعظان کاین جلوه‌در محراب و منبر می‌کنند چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند
(همان: 124)

در واقع روزگار حافظ، روزگار زهد فروشی و ریا ورزی است و حافظ سرسخت و بی باک به مبارزه با این بیماری پرداخته است. او تعصبات را کنار می‌گذارد و فارغ از هر قید و بندی با این گروه می‌ستیزد.

تفکر در ژرفای هستی

- حافظ همواره در شعر خود به ژرفای هستی زودگذر رسوخ می‌کند و می‌خواهد بداند، ما چرا به این جهان آمده ایم و چرا از جهان می‌رویم؟ این همه شکوه و کرم و فرّ از برای چیست؟ حافظ تأثیرات ژرف انسانی را با کلامی شیوا و بلیغ به تصویر می‌کشد و معتقد است این دنیا سرای آسودگی و قرار نیست و انسان‌ها بر سر هیچ و پوچ با یکدیگر منازعه می‌کنند:

حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست باده پیش آر که اسباب جهان این همه نیست
از دل و جان شرف صحبت جانان غرض است غرض این است و گرنه دل و جان این همه نیست
دولت آن است که بی خون دل آید به کنار ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست
(حافظ، 1384: 47)

فروغی نیز در یکی از غزلیات خود تحت تأثیر این نوع تفکر قرار دارد و معتقد است که باید دوگانگی‌ها را رها کرد و به حقیقت اصل رسید و نیز بایستی از هر چه تعلّقات رنگین که در این دنیا وجود دارد، گذشت تا به سعادت رسید. ولیکن از آن چه که از غزل فروغی استنباط می‌شود پیداست که وی حالات متعارض و طوفانی حافظ را نداشته است که بتواند به ژرفای اندیشه عرفانی او برسد:

از دوبینی بگذر تا به حقیقت بینی که میان حرم و دیر مغان این همه نیست
چار تکبیر بزن زان که به بازار جهان بایع و مشتری و سود و زیان این همه نیست
(فروغی، 1388: 20)

جبرگرایی

- یکی دیگر از خصیصه‌های فکری حافظ جبرگرایی اوست که فروغی بسطامی نیز پیرو این ویژگی فکری حافظ قرار گرفته است. جبری‌گری حافظ موافق با اشعری‌گری اوست. اشاعره معتقدند هر اختیار و اراده‌ای فقط مختص خداست و انسان هیچ اراده و حول و قوه‌ای ندارد و این اعتقاد درست نقطه مقابل اعتقاد معتزلیان است که قائل به اختیار تام هستند. البته

تأثیرپذیری فروغی بسطامی از حافظ شیرازی در غزل عارفانه (97-77/89)

ابیاتی چند در دیوان حافظ یافت می‌شود؛ دال بر این که حافظ به اختیار هم اعتقاد داشته است. مانند این ابیات:

خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم به ره دوست نشینیم و مرادی طلبیم
(حافظ، 1384: 231)

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم
(همان، 235)

اعتقاد حافظ به جبرگرایی:

من اگر خارم، اگر گل چمن آرایی هست که از آن دست که او می‌کندم می‌رویم
(همان، 238)

در دایره قسمت، ما نقطه تسلیمیم لطف آن چه تو اندیشی حکم آن چه تو فرمای
(همان، 311)

اعتقاد فروغی به جبرگرایی:

باید رضا به حکم قضا بود و دم نزد مرد خدا چسان گله از آسمان کند
(فروغی، 1388: 72)

قتل مای دل به تیغ او مقدر کرده اند غم مخور زیرا که روزی را مقرر کرده اند
(همان، 58)

خواجه هی منع من از باده پرستی تا کی چه کند بنده که در پنجه تقدیر افتاد
(فروغی، 1388: 50)

دل بستگی به منصور حلاج

- یکی دیگر از اعتقادات عرفانی فروغی بسطامی این است که از طرفداران فکر و اندیشه منصور حلاج به حساب می‌آید و در دوره دوم زندگی خود که به عرفان روی آورد تحت تأثیر این عارف بزرگ قرار گرفت. این همان فکر و اندیشه‌ای است که حافظ در قرن هشتم از آن پیروی کرده است. «منصور حلاج اقرار به توحید را غیر ضروری و حتی ناصواب می‌دانست و بر آن بود که اصلاً دوگانگی‌ای در کار نیست که به یگانگی بدل شود. «انا الحق» زدن او هم به قصد اثبات حق بوده، نه اثبات نفس. ولی به او تهمت دعوی الوهیت و اباحه زدند. اگر حلاج از تعصب ظاهر بینان جان به در نبرد، در نظر عرفا و اهل معنی بسیار ارزشمند است.»

(خرم‌شاهی، 1375: 570) حافظ در غزل هایش به نیکی از منصور حلاج یاد کرده است و از او به عنوان هویدا کننده اسرار یاد می‌کند و او را یار می‌خواند:

گفت آن یار کزو گشت سردار بلند جرّمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد

(حافظ، 1384: 89)

حلاج بر سر دار این نکته خوش سراید از شافعی نپرسند امثال این مسائل

(همان: 192)

حافظ در این بیت نغز می‌گوید: راز عشق را منصور صفتان جانباز و شوریدگان و سالکان واقف به حقیقت عشق و رندی بر سردار فنا توانند گفت نه شافعی مسلکان اسیر قیل و قال و بی خبر از جذبه و حال. فروغی هم در چندین بیت ارادت خود را به منصور حلاج و اندیشه‌ی او بیان کرده است:

سرّ حق را بر سر دار فنا کرد آشکار در طلب، منصور الحق همّت مردانه کرد

(فروغی، 1388: 86)

مرید جذبه بی اختیار منصورم که سرّ عشق تو را در میان میدان گفت

(همان: 46)

برخی از اصطلاحات عرفانی مشترک در دیوان فروغی و حافظ

طلب

«طلب در لغت به معنی خواستن و جستن است و در اصطلاح تصوف آن است که سالک شب و روز در یاد خدا باشد.» (معین، 1371)

«عده‌ای را عقیده بر این است که طلب، جستجو کردن از مراد و مطلوب است و مطلوب در وجود خود طالب هست نه خارج از وجود او. پس برای طلب کردن مطلوب، باید در خانه دل را زد.» (سجادی، 1389: 553)

دست از طلب ندارم تا کام من برآید یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید

(حافظ، 1384: 145)

عاشقی که در راه طلب قدم می‌گذارد تا به وصال معشوق نرسد، دست از طلب برنمی‌دارد، حتی اگر به قیمت جانش تمام شود.

به لب رسید مرا جان و برنیامد کام به سر رسید امید و طلب به سر نرسید

(همان: 149)

شوق طلب همیشه همراه عاشق است، اگرچه گاهی امید طلب را از دست بدهد.

دردا که در راه طلب دیدم بسی رنج و تعب آورد جانم را به لب دلدار جانی را ببین
(فروغی، 1388: 143)

از دید شاعر در وادی طلب سلامت و عافیت معنا ندارد. وادی طلب آن قدر جان فرساست
که همه هستی معشوق را در بر می‌گیرد.

هر تنی در طلبت لایق جان دادن نیست نیکبخت آن که تن پاک و دل قابل داشت
(همان: 37)

هر جانی نمی‌تواند در طلب معشوق لایق باشد. شرط اساسی در طلب، داشتن دلی پاک و
بی آرایش است.

شوق

«شوق، شوریدگی دل عاشق است در زمان ذکر محبوب و طلب دیدار او و آن وابسته به
اندازه محبت است.» (حلبی، 1386: 181)

ز سوز شوق، دلم شد کباب دور از دیار مدام خون جگر می‌خورم ز خوان فراق
(حافظ، 1384: 186)

معشوق از سوز شوق وصال یار، خسته و رنجور است و به خاطر هجر و فراق معشوق پیوسته
غمگین و محزون می‌باشد:

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش‌ها گر کند خار مگیلان غم مخور
(همان: 160)

در نظر شاعر کسی که به شوق دیدار خانه دوست قدم در راه می‌گذارد، از ملامت‌های اغیار،
حزن و اندوهی به دل راه نمی‌دهد.

شرار شوق تو برمی‌جهد ز هر عضو نوای عشق تو سر می‌زند ز هر بندم
(فروغی، 1388: 108)

شاعر میل مفرط خود را برای لقای معشوق بیان می‌کند که تمام اعضا و جوارح او را
دربرگرفته است و این که ذره ذره وجود عاشق، آمیخته با نوای عشق معشوق می‌باشد.

شوق تو درهم شکست پنجه شاهین صبر عشق تو لشگر کشید بر سر سلطان دل
(همان: 106)

شوق دیدار محبوب، صبر و قرار از دل عاشق ربوده و لشگر عشق بر سلطان دل عاشق لشگر کشیده است.

رضا

«رضا در نزد صوفیان، عبارت است از خشنودی دل به آن چه بر شخص پسندد و تسلیم محض در برابر آن.» (رجایی بخارایی، 1364: 661)

در واقع رضا دفع کراهت و تحمل مرارت احکام قضا و قدر است و شرط آن، خروج از رضای نفس و آمدن به رضای حق می‌باشد.

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشادست
(حافظ، 1384: 24)

شاعر معتقد است، به آن چه که قضا و قدر برای تو در نظر گرفته است، رضایت بده چرا که برای تو اختیاری نیست.

فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب که حیف باشد از او غیر او تمنایی
(همان: 310)

حافظ می‌فرماید: سالک در مقام رضا هیچ تقاضایی ندارد، طلب مزید نمی‌نماید، رضای خود را به رضای حق ترجیح نمی‌دهد و به راستی در مقام بندگی گام می‌نهد. به عقیده فروغی نیز رضا، افضل مقامات دین است و اگر عارفی در مقام رضا به سر می‌برد خواست خود را از میانه برمی‌دارد و مراد مطلوب را مراد خود می‌انگارد و هرگز در کوی اختیار، منزل نمی‌گزیند.

کسی به زیر فلک دست بر قضا دارد که اعتکاف به سر منزل رضا دارد
(فروغی: 1388: 61)

شاعر خود را در مرحله رضا می‌بیند، او معتقد است کسی می‌تواند بر قضا احاطه داشته باشد که در اعتکاف سر منزل رضا به سر ببرد.

ما از ازل رضا به قضای خدا شدیم زان تا ابد رضای قضا در رضای ماست
(همان: 35)

فروغی معتقد است در مقام رضا شخص به مرتبه‌ای می‌رسد که اراده خویش را در اراده حق فانی می‌سازد. پس هر چه از عدم به وجود آید مراد او همان باشد، چه مراد او جز مراد حق نیست.

نتیجه‌گیری

به طور اجمال، این مقاله به کیفیت تأثیرپذیری فروغی بسطامی از حافظ می‌پردازد و بازتاب مفاهیم فکری حافظ را بر غزل فروغی مورد بررسی قرار می‌دهد. با عنایت به آن چه گذشت باید گفت «تقلید» چشم‌گیرترین اصل رایج شعر دوره بازگشت قلمداد می‌شود. فروغی بسطامی، شاعر دوره قاجار، نیز با بازگشت به سبک قدما از اسلوب و اصول سبک عراقی پیروی می‌کند و در غزل عارفانه خود از مفاهیم مورد توجه حافظ شیرازی بهره می‌گیرد. فروغی در غزل عرفانی خود، که سخن دل و صدای ضمیر اوست، درست به مانند حافظ، سالک عاشقی است که با مدد عشق، به معرفت حق، دست یافته است و در طریق پر خطر عشق عقل را همچون طفلی می‌داند که در مکتب عشق دانایی می‌آموزد:

عشق پیری است که ساغر زده ایم از کف او عقل طفلی است که دانا شده در مکتب ما

(همان: 14)

در پاسخ به فرضیه و هدف اصلی این مقاله، یعنی «کمیت و کیفیت تأثیرپذیری فروغی از حافظ در غزل عارفانه» باید گفت، بازتاب بازگویی و تکرار و تقلید مضامین عاطفی و احساسی در غزل فروغی بسیار بارز است. او نیز مانند حافظ، عشق را مهم‌ترین مضمون شعری و یکی از اساسی‌ترین ابزار تشکّل و تکامل به شمار می‌آورد. در واقع فروغی به پیروی از حافظ شیرین سخن، عشق را مایه اصلی و جوهر حقیقی عرفان می‌داند که خدمت معشوق را نصیب عاشق می‌کند:

تا نزد عشق به سر خط سعادت ما را خدمت حضرت معشوق نشد منصب ما

(همان: 14)

واژه عشق، در غزل فروغی بالاترین بسامد را دارد که در کل دیوان او 396 بار تکرار شده است.

فروغی در سیر عرفانی غزل خود، درست مانند حافظ، از تفرقه هفتاد و دو ملت آزاد می‌شود و در عالم بی‌خبری بهشت خدا را جستجو می‌کند و با می‌ربانی، کالبد زمینی را در سیر عرش برین، ویران می‌سازد تا بقای الله را در فنای فی الله، برای خود فراهم نموده و خویشتن خویش را سبکبار ساخته، تا از وسوسه‌های عقل زیان کار، در امان بماند:

آخر از کعبه مقیم در خمّار شدیم به یکی رطل گران سخت سبکبار شدیم
جذبه عشق کشانید به کیشی ما را که ز هفتاد و دو ملت همه بیزار شدیم
نقد جان بر سر سودای جنون باخته ایم ایمن از وسوسه عقل زیان کار شدیم
(فروغی، 1388: 122)

همان طور که حافظ می‌فرماید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد صوفیان رقص کنان ساغر شکرانه زدند

(حافظ، 1384: 115)

از مضامین محوری عرفانی که فروغی از حافظ اقتباس کرده است، مسئله «وحدت وجود» است. فروغی مانند حافظ شیرازی معتقد به یک وجود است و باقی را نمود آن وجود می‌داند. مفهوم «رند» از دیگر اشتراکات مهم فکری فروغی و حافظ است. رند فروغی چنان که از فحوای دیوان غزل او برمی‌آید به مانند حافظ شخصیتی است به ظاهر متناقض و در باطن متعادل. اهل افراط و تفریط نیست و عشق را ناجی خود می‌انگارد و بر تقوا و دانش و فضل تکیه ندارد. اما شخصیت رند در غزل فروغی به اندازه رند حافظ فردی فعال و سازنده در جامعه نیست. حافظ در دیوان غزل خود بیش از 80 بار، رند را به کار گرفته که همین بسامد بالا اهمیت این واژه را در شعر و نگرش حافظ نشان می‌دهد. او نیز در 11 غزل خود، شخصیتی به نام رند را خلق کرده است.

از تأثیرگذارترین ویژگی‌های فکری حافظ بر ذهن فروغی، دوری و اعراض از زاهدان ریاکار است. بی‌تردید یکی از علل مهم مخالفت حافظ با صوفیان، ظهور «ریا» و «غرور» در بین صوفیه است. فروغی نیز با توجه به این که رستگاری واقعی و سعادت معنوی و معرفت حقیقی را براساس دو رکن «اخلاص» و «شکسته دلی و فروتنی» استوار می‌داند، مخالفت و خصومت او با اهل «ریا» کاملاً طبیعی است. فروغی با تأسی از فکر جبری حافظ که البته اعتدالی است و به عناصری از اندیشه‌های کلامی اعتزالی - شیعی آمیخته است، در دیوان

تأثیرپذیری فروغی بسطامی از حافظ شیرازی در غزل عارفانه (97-77) 95

خود ابیاتی دارد که نشان گر اعتقاد فروغی به آن است که سلسله جنبان هر رویدادی در جهان، چه در حوزه حیات بشری و چه در طبیعت، خداوند است. فروغی بسطامی، از برخی اصطلاحات عرفانی مورد توجه حافظ در غزل خود، بهره فراوانی گرفته است. اصطلاحاتی چون طلب، شوق، رضا و عشق.

کتابنامه

- آرین پور، یحیی. 1372، *از صبا تا نیما*. جلد اول. چاپ پنجم. تهران: انتشارات زوآر.
- انصاری، قاسم. 1383 *مبانی عرفان و تصوف*. چاپ دوازدهم. تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.
- اویسی کهخا، عبدالعلی. 1390. «فروغی بسطامی و غزل بازگشت». *پژوهش نامه ادب غنایی*. سال نهم. شماره شانزدهم. صص 24-5.
- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد. 1384. *دیوان حافظ*. تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی. چاپ بیست و دوم. تهران: انتشارات اقبال.
- حلبی، علی اصغر. 1386 *شناخت عرفان و عارفان ایرانی*. چاپ پنجم. تهران: انتشارات زوآر.
- خرمشاهی، بهاءالدین. 1375. *حافظ نامه*. جلد اول. چاپ هفتم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- رجایی بخارایی، احمدعلی. 1364 *فرهنگ اشعار حافظ*. چاپ سوم. تهران: انتشارات علمی.
- زرین کوب، عبدالحسین. 1369. *ارزش میراث صوفیه*. چاپ ششم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ، ----- . 1375. *از کوچه رندان*. چاپ دهم. تهران: انتشارات سخن.
- سجادی، سیدجعفر. 1389. *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*. چاپ نهم. تهران: انتشارات توس.
- صفا، ذبیح الله. 1388. *تاریخ ادبیات در ایران*. جلد دوم. چاپ دهم. تهران: انتشارات فردوس.
- فروغی بسطامی، میرزا عباس. 1388. *دیوان کامل فروغی بسطامی*. تصحیح حسین نخعی. چاپ دوم. تهران: انتشارات پارس کتاب.
- محبتی، مهدی. 1379 *زلف عالم آرا*. چاپ اول. تهران: انتشارات جوانه‌ی رشد.
- مرتضوی، منوچهر. 1365 *مکتب حافظ*. چاپ دوم. تهران: انتشارات توس.

تأثیرپذیری فروغی بسطامی از حافظ شیرازی در غزل عارفانه (97-77) 97

معین، محمد. 1371 *فرهنگ فارسی*. جلد دوم. چاپ هشتم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
هدایت، رضاقلی خان. 1340 *مجمع الفصحاح*. بخش دوم از جلد دوم. به کوشش مظاهر
مصفا. چاپ اول. تهران: انتشارات امیرکبیر